



یادنامہ دکتر احمد تفضلی

بہ کوشش

دکتر علی اشرف صادقی

فهرست مطالب

۹	یادداشت گردآورنده
۱۱	احمد تفضلی، انسانی والا، دانشمندی بنام
۲۷	واژه‌های فارسی در کتاب حکایة ابی‌القاسم بغدادی
۴۵	تکوین عالم و پایان جهان
۶۱	فعل دعایی در زبان فارسی
۶۷	انیس‌الوحدة و جلیس الخلوۃ
۸۳	آیا باب برزویة طیب در کلیله و دمنه نوشته ابن مقفع است؟
۹۱	واژه‌های گسسته در فارسی میانه
۹۵	اسب در تاریخ و فرهنگ اقوام ایرانی شمالی / حبیب برجیان / مریم محمدی کردخیلی
۱۰۹	زبان‌های رمزی در ایران
۱۲۹	اصالت صد میدان خواجه عبدالله انصاری
۱۴۳	معنا و آزادی در شعر حافظ
۱۶۱	درباره لقب بهرام، سردار مشهور ساسانی
۱۶۳	سرگذشت سیر الملوک ابن مقفع
۱۷۹	«مدافع درویشان و داور» در زمان ساسانیان
۱۸۹	سیمرخ و درخت بس تخمه
۱۹۵	درباره دو واژه کهن فارسی
۲۰۱	اوزن فلاندن و ایران
۲۲۳	چند عبارت ناشناخته پهلوی
۲۲۹	خویشاوندی ایرانی و یونانی
	ع. شاهپور شهبازی



انتشارات سخن
خیابان انقلاب، مقابل دانشگاه تهران، شماره ۱۳۹۲
تلفن: ۶۴۶۸۹۳۸

یادنامه دکتر احمد تفضلی
به کوشش دکتر علی اشرف صادقی
چاپ اول: ۱۳۷۹
حروفچینی و صفحه‌آرایی: سیناگاز
لیتوگرافی: صدف
چاپ: چاپخانه مهارت
تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه
همه حقوق محفوظ است.

شابک: ISBN 964-6961-61-4 ۹۹۶۴-۶۹۶۱-۶۱-۴

مرکز بخش: انتشارات علمی، خیابان انقلاب، مقابل در بزرگ دانشگاه تهران،
شماره ۱۳۵۸، تلفن ۶۴۶۰۶۶۷

- شروینان یا عشق‌نامه شروین دشتی و شروه‌سرای
 ۲۳۳ علی‌اشرف صادقی
 تحوّل وجه‌تمنایی به ماضی استمراری در زبانهای ایرانی
 ۲۴۵ بدرالزمان قریب
 سیستان در مآخذ جغرافیایی عربی
 ۲۷۹ میکلس ماروت / کیکاوس جهاننداری
 کندوکاو در بیخ و بن چند واژه
 ۲۸۹ فتح‌الله مجتبیایی

میان من و تفضلی سی و هفت سال بیمان دوستی برقرار بود تا آنکه پایان غم‌انگیز زندگی او این بیمان را گسست. او از معدود پهلوی‌دانان طراز اول بود که در محیط غیرعلمی ایران با ارتباطات وسیعی که با همکاران خود در سراسر جهان برقرار می‌کرد دانش خود را به روز نگه می‌داشت و سرانجام مظلومانه جان باخت. اندکی از آنچه را که درباره او باید گفت در مجله کلکد، شماره ۸۳-۸۴ (۱۳۷۵)، که تعدادی از مقالات آن در یادبود او نوشته شده است گفته‌ام. مطالب دیگر را در زمان دیگر باز خواهم گفت. حداقل کاری که به پاس سی و هفت سال دوستی او می‌توانستم بکنم تهیه یادنامه‌ای برای او بود. دوست عزیزم ژاله آموزگار شرح حال و فهرست آثار او را در ابتدای این مجموعه آورده است.

چاپ این مقالات متأسفانه به دلیل بعضی مشکلات و گرفتاریهای من به طول انجامید. در این فاصله یکی از همکاران این مجلد، دیگر پهلوی‌دان برجسته هموطن ما، دکتر منصور شکی، نیز متأسفانه درگذشت. امیدوارم دانشمندانی که به خواهش من با این یادنامه همکاری کرده‌اند این تأخیر را بر من ببخشایند. از کلیه این همکاران در اینجا صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم. تشکر از دوستم ابوالفضل خطیبی، پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی، که در گردآوری مقالات و تصحیح نمونه‌های چاپی

شروینیان یا عشق نامه شروین دشتبی و شروه‌سرایی

به نوشته مورخین اسلامی در زمان یزدگرد ساسانی پدر یزدگرد بزه‌گر و پدر بزرگ بهرام گور، یکی از پادشاهان روم به پایان زندگی خود نزدیک می‌شد، در حالی که پسر او خردسال بود. وی از یزدگرد خواست تا یکی از بزرگان کشور خود را برای اداره کشور روم به آن خطه بفرستد تا زمانی که فرزندش به سن بلوغ برسد. یزدگرد شروین برنیا = شروین پسر برنیا یا پسر برنی^۱ رئیس ناحیه دشتبئی را برای این کار به روم فرستاد و او مدت بیست سال آن کشور را اداره می‌کرد تا آن‌که فرزند پادشاه روم بزرگ شد و او روم را به وی سپرد و به ایران بازگشت (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۰ ق، ص ۱۶؛ نیز رک: مجمل

۱. در حمزه اصفهانی این نام به شکل برنیا و در نسخه چایی مجمل‌التواریخ (ص ۸۶) به شکل پرینا ضبط شده است، اما ظاهراً در نسخه خطی مجمل که ژول مِهل بخشهایی از آن را در روزنامه آسیایی پاریس، سری چهارم، جلد ۱، سالهای ۲-۱۸۴۱، ص ۴۰۸، س ۸، چاپ کرده پرینا ضبط شده بوده است (رک: بوستی، ۱۸۹۵، ص ۲۹۰). در نسخه‌ای از مجمل که در کتابخانه چستر بیٹی نگاهداری می‌شود ضبط کلمه بزمنان و در نسخه کتابخانه کوبرولوزاده یزینان است. بر مبنای این نسخه‌ها ظاهراً حرف اول کلمه «ی» و حرف دوم آن «ر» یا «ز» و احتمالاً حرفهای سوم و چهارم آن «ی» و «ن» است. بنابراین باید آن را یزینان یا پرینان خواند. دو حرف آخر این نام بی‌شک پسوند نسبت و بنوّت -ān است، اما در میان نامهای ایران دوره ساسانی نامی به شکل yazēn یا yarēn دیده نشده است. احتمالاً صورت اصلی این نام در فارسی میانه ērēn بوده، مشتق از ēr شکل مخفف نامهایی مانند ایران گشنسب، ایران شاه و غیره، و پسوند تحبیبی -ēn که در نامهایی مانند مهرین، شاهین و غیره دیده می‌شد. (برای تبدیل ē به ya، فس ēk ← yak؛ aēxa ← yax «بخ»). بوستی (همانجا) با تردید احتمال داده است که کلمه مصحف نریمان باشد، اما ضبط نسخه‌ها این حدس را تأیید نمی‌کند.

التواریخ و القصص، ص ۸۶ و ۹۵) ۲.

ابونواس شاعر قرن دوم هجری در قصیده‌ای که در وصف پسری زردشتی به نام بهروز سروده در بیت زیر به نام این شروین اشاره کرده است:

و ما یتلون فی شروین دستی و فرج‌رdat رامین و وین

یعنی «و آنچه در شروین دستی و فرگردها (فصول) وین و رامین می‌خوانند». از این بیت چنین برمی‌آید که «شروین دستی» نام کتابی بوده نظیر و همپای وین و رامین که ایرانیان آن را می‌خوانده‌اند. حمزه اصفهانی در شرح این بیت می‌نویسد: «و شروین احدوثة جرت فی قدیم الزمان یتغنی بها، و دستی الكورة التي أحدث فیها مدینة قزوین» (رک: مینوی، ۱۳۳۳، ص ۶۷ و ۶۹)، یعنی «شروین داستانی است که در زمان قدیم اتفاق افتاده و مردم آن را با آواز می‌خوانده‌اند، و دشتی ناحیه‌ای است که شهر قزوین در آن احداث شده است» ۳

سایر نویسندگان اسلامی در کنار نام شروین، از شخص دیگری به نام خرّین (یا خورّین) نیز نام برده‌اند. دینوری می‌نویسد در سفر به روم خرّین بنده شروین نیز که سواری دلاور بود همراه او بود (دینوری، ۱۹۶۰، ص ۶۹). ابن فقیه در البلدان شعری نقل کرده که در آن گفته شده در تصاویر طاق بستان در کنار خسرو پرویز و بزرگان دربار او، شروین نیز با دستاری بر سر نشسته است و خرّین با تیری که به سوی بچه حیوان زبان بسته زیبایی نشانه رفته در حال دویدن است (ابن فقیه، ۱۸۸۵، ص ۲۱۶). در شعر دیگری در همین کتاب شروین و خرّین شیران دلاور شجاعی توصیف شده‌اند (همان،

۲. مورخان شروین را به تفاوت معاصر پزده‌گرد اول، شاپور دوم و انوشیروان دانسته‌اند، اما به نوشته پروکوپیوس امپراتوری که فرزند خود را تحت حمایت پادشاه ایران قرار داد آرکادیوس و نام فرزندش تئودوسیوس بوده است. آرکادیوس در سال ۴۰۸ م درگذشته است. این سال مطابق با سالهای حکومت یزدگرد اول است (رک: یوستی، همانجا، مینورسکی، ۱۹۶۴، ص ۱۹۷، ح ۲).

۳. دَسْتَبِیْ معرب دَشْتِ بَیْ یعنی «دشت خدا و دشت پادشاه و سرور» است. نظیر این ترکیب صورت معرّب مَوْجَبِیْ است که مرکب است از مرگ به معنی «مرغزار» و بَیْ، صورت دیگری از بَغ. برای این وجه اشتقاق، رک: صادقی، ۱۳۶۹، ص ۳۷. یاقوت، ذیل دُنباوند، و به تبع او مینورسکی (۱۹۶۴، ص ۱۹۷) و کریمان (۱۳۴۹، ص ۵۳۸-۵۴۱) تصور کرده‌اند که دستی معرب دشت بی است. یاقوت دشت بی را به «سمة و عقب» یعنی «نشانه و دنباله» معنی کرده است. صورت دیگر دشتی در متون فارسی (مثلاً مجمل التواریخ و القصص، ص ۸۶) دشتوه و صورت دیگر مرگی، مرگوی است (مثلاً در ترجمه فارسی مسالک و ممالک اصطخری، به تصحیح ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷، ص ۱۷۱). حرف «و» در این دو کلمه نشان می‌دهد که صامت اصلی در اینجا «ب» بوده است نه «پ».

ص ۱۵۹). مؤلف مجمل‌التواریخ و القمص (ص ۹۵)^۴ درباره این قصه می‌نویسد، «اندر عهد یزدجرد نرم قصه شروین و خورین بوده است و آنک روم خوانند شنیده‌ام که حلوان بوده است و چنین خوانده‌اند و روم خود روم است، و آن تاه دزد که خورین او را بکشت راه داشت آنجا که اکنون طاق‌گرا خوانند؛ و شروین را آن زن جادو دوست گرفت که مریه خواندندش و او را مدتی آنجا بیست، چنان‌که در قصه گویند، و خدای داند کیفیت آن».

مرحوم دکتر احمد تفضلی براساس این منقولات و با توجه به این نکته که ابونواس داستان شروین را در ردیف داستان ویس و رامین ذکر کرده نتیجه گرفته که رمان شروین یک رمان تاریخی بوده که حوادث عاشقانه نیز داشته است (تفضلی، ۱۳۷۶، ص ۲۷۵). وی بحث این داستان را در گفتگو از کتابها و نوشته‌های فارسی میانه آورده است. از آنجا که در قرن دوم هجری (زمان ابونواس) هیچ کتابی به فارسی دری وجود نداشته طبیعی است که این داستان نیز باید به فارسی میانه (پهلوی) بوده باشد.

چنان‌که دیدیم حمزه اصفهانی در مورد داستان شروین صریحاً کلمه «تغنی» یعنی «سرودن» را به کار برده است. ابونواس نیز این داستان را در کنار داستان ویس و رامین که یک رمان عاشقانه است ذکر کرده است. از این دو نکته چنین برمی‌آید که داستان شروین دشتی ظاهراً داستانی عشقی و منظوم بوده و با واقعه پسر پادشاه روم ارتباط چندانی نداشته است. این داستان عشقی ظاهراً در کشور روم برای شروین پیش آمده و با زن جادوگری به نام مریه که صاحب مجمل‌التواریخ به نام او اشاره می‌کند مربوط بوده است. مطلبی که حمدالله مستوفی در تاریخ‌گریده (۹-۱۳۳۶، ص ۱۱۰) درباره شروین می‌گوید مؤید حدس ما است. به نوشته مستوفی: «نام شروین در اشعار پهلوی بسیار است. کتابی است در عشق‌نامه او شروینان خوانند». اشاره مستوفی معلوم نمی‌کند که شروینان به نظم بوده است یا به نثر، به فارسی بوده است یا به فارسی میانه (پهلوی) و یا به لهجه‌های غرب ایران (پهلوی) و از قلم و طبع که صادر شده بوده است. از آنجا که در زمان مستوفی (قرن هشتم) به جز موبدان زردشتی تقریباً هیچ کس با زبان و خط پهلوی آشنایی نداشته و هیچ کتاب پهلوی در میان مردم وجود نداشته پهلوی بودن این کتاب منتفی است. همچنین به این دلیل که در هیچ تذکره یا کتاب تاریخی دوره اسلامی به وجود چنین کتابی به زبان فارسی و به نویسنده یا سراینده آن اشاره‌ای نشده است می‌توان ظن قریب به یقین داشت

۴. در متن چاپی مجمل‌التواریخ این عبارات اندکی مغشوش است. ما قسمت مورد بحث را از نسخه کورپولوزاده که عکس آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه و کتابخانه مرحوم استاد مجتبی مینوی است نقل کردیم.

که این کتاب به فارسی نبوده است. تنها امکانی که باقی می ماند فهلوی بودن این کتاب است. معمولاً اینگونه داستانهای عشقی که در میان عامه متداول است نویسنده یا سراینده معینی ندارد و تنها ممکن است در دوره معینی شخصی آنها را جمع آوری و تدوین کند. به نظر می رسد که این کتاب نیز چنین وضعی داشته است. همچنین احتمال قوی می رود که این کتاب مانند روایت فارسی میانه آن منظوم بوده است. به لهجه های فهلوی اشعار زیادی سروده شده بوده که نمونه هایی از آنها در دست است، اما تا آنجا که اطلاع داریم کتاب منثوری نوشته نشده بوده است. گفته مستوفی که «نام شروین در اشعار فهلوی بسیار است» مؤید این نکته است. ذکر کتاب شروینان بلافاصله بعد از این عبارت نیز ظاهراً گویای این واقعیت است که این کتاب به شعر فهلوی (یعنی فهلوی یا لهجه های غرب ایران) بوده است. البته عبارت فوق می تواند به این معنی نیز تعبیر شود که علاوه بر کتاب شروینان که خاص داستانهای عشقی شروین است، در سایر اشعار فهلوی نیز نام شروین فراوان آمده است (رک: پایان مقاله). باری، خواه این کتاب به نظم بوده باشد، خواه به نثر، روایتی بوده است که در میان مردم غرب ایران و خصوصاً اطراف قزوین که موطن شروین بوده است رواج داشته است. در میان ساکنان سایر نواحی ایران، به ویژه خراسان، ظاهراً این داستان رایج نبوده است. اصل فارسی میانه آن نیز، مانند سایر متون ادبی فارسی میانه، از میان رفته بوده است.

اخیراً کتابخانه مجلس شورای اسلامی موفق به خرید یک نسخه خطی بسیار نفیس شده است که حاوی بیش از ۱۸۰ رساله کوچک و بزرگ است. این مجموعه در نیمه اول قرن هشتم در آذربایجان کتابت شده و کاتب آن شخصی به نام محمد بن مسعود بن مظفر بوده است. در پایان نسخه ای از لغت فرس که در آن آمده تاریخ ۷۲۱ و در آخرین رساله مجموعه تاریخ ۷۳۶ دیده می شود. تعدادی از رساله های این مجموعه از شخصی به نام امین الدین ابوالقاسم حاج بله است که در هفدهم رمضان سال ۷۲۰ در دمشق درگذشته است (ورق ۳۴۰ ب). در ورق ۳۴۰ ب و بعد این مجموعه رساله ای است به نام «کتاب فی طریق الآخرة من انشاء... امین الحق والدین حاج بله». در این رساله مقداری شعر به لهجه های محلی ایران نقل شده که در میان آنها چند بیت با عنوان اورامنان و سه بیت زیر با عنوان شروینان آمده است:

هزارم ناله دکوماله ان بست	ویان اج هندوانم دویان بست
اندم ارس بامرژین دو چشمان	لاومی اج کهنانی دکهان بست

سندویان دویان و ابین نواجی جت بدی کا درت داسمان بست

مؤلف فرهنگ جهانگیری اورامنان را جمع اورامن دانسته و ذیل اورامن و اورامه آن را چنین تعریف کرده است: «با اول مضموم و میم مفتوح، نوعی از گویندگی بود که خاصه پارسیان است و شعر آن به زبان پهلوی بود. گویند که دهی است از مضافات و توابع کوشکان که اورامن نام دارد و به اورامه مشهور است. چون این قسم گویندگی اول شخصی از خنیاگران آن ده وضع نموده، به اورامن و اورامه اشتهاار یافته. بندار رازی راست:

لحن اورامن و بیت پهلوی زخمه رود و سماع خسروی

و جمع آن اورامنان باشد». سروری همین مطلب را از فرهنگ (= فرهنگ جهانگیری) نقل کرده، اما نکات تازه‌ای به آن افزوده است. به عبارت او: «اورامن.... در فرهنگ نوعی از گویندگی بود که خاصه پارسیان است و شعر آن به زبان پهلوی باشد و شروه نیز گویند و به معنی شعر مستزاد نیز به نظر رسیده، مثالش بندار رازی گویند...» مؤلف برهان قاطع که مطلب جهانگیری را نقل کرده به جای کوشکان جوشقان آورده است. هدایت در فرهنگ انجمن آرا کوشکان را دهی از توابع کاشان دانسته که به جوشقان شهرت دارد. رشیدی اورامن را به شکل اورامین ضبط و آن را چنین معنی کرده است: «دهی است از مضافات کوشکان که ورامین (!) گویند...». شمس قیس رازی (۱۳۳۸، ص ۱۰۴) این کلمه را به شکل اورامنان آورده و آن را ملحنات اشعار فهلوی دانسته است.

احتمالاً فرهنگ‌نویسان براساس بیت بندار رازی که در فوق نقل شده اصل این کلمه را اورامن دانسته و اورامنان را جمع آن تصور کرده‌اند. اما به نظر می‌رسد که صورت صحیح‌تر کلمه، اورامنان باشد که از اورامن و پسوند نسبت «ان» ترکیب شده و اورامن مخفف آن است. امروز در حوالی جوشقان جایی به نام اورامن یا اورامه وجود ندارد، تنها در حوالی سنندج است که دو ناحیه به نام اورامان (Owrāmān) هست. احتمال دارد اورامنان مخفف اورامانان و منسوب به همین ناحیه باشد. این کلمه در یک دو بیتی که در صفوة الصفاى ابن بزاز آمده به شکل اورامنه نیز آمده است (رک: ادیب طوسی، ۱۳۳۴، ص ۴۶۸؛ کسروی، ۱۳۵۲، ص ۳۴۴). قرینه اورامنان با پسوند نسبت کلمه شروینان است که با همین پسوند ساخته شده است، اما شروین نه نام محلی است و نه نام خواننده‌ای که سبک خاصی از خوانندگی به او منسوب باشد. این شروین به احتمال زیاد همان شروین دشتی است و اشعار شروینان همان اشعار فهلوی است که درباره‌ی داستانه‌های

عشقی و اسارت شروین گفته شده و با آهنگ خاص خوانده می شده است. سه بیتی که در بالا نقل شد احتمالاً از همان کتابی است که مستوفی آن را عشق‌نامه شروین دشتبی دانسته است. اگر این حدس درست باشد ضبط شروینیان در تاریخ گزیده غلط و صورت شروینان شکل درست کلمه است. تنها چیزی که در انتساب این ابیات به عشق‌نامه شروین دشتبی تردید ایجاد می کند این است که این کتاب قاعدتاً باید شکل مثنوی داشته باشد در حالی که سه بیت فوق شکل قطعه (یا غزل) دارد و به بحر هزج (بحر دو بیتی‌ها) است. اما ظاهراً منظومه‌های قدیمی، به ویژه آنهایی که به لهجه‌های محلی بوده تماماً به یک وزن نبوده و الزاماً شکل مثنوی نداشته است. این احتمال نیز هست که این اشعار اشعار مستقلی بوده، از همانهایی که به گفته مستوفی نام شروین در آنها آمده بوده است (هرچند در این سه بیت نام شروین دیده نمی شود).

شروه

در بالا دیدیم که سروری تنها فرهنگی است که اورامن را مرادف شروه دانسته است. فرهنگها (جهانگیری، برهان، سروری و رشیدی) شروه را نوعی خوانندگی و آن را مرادف شهری دانسته‌اند. هیچ یک از فرهنگها توضیح بیشتری در مورد شروه نداده‌اند، اما از آنجا که اورامن را به شکل مشروحتری معرفی کرده‌اند شروه نیز خود به خود مشخص می شود. ذکر این نکته که اورامن نوعی گویندگی یا خوانندگی است که خاص پارسیان (ایرانیان) است و شعر آن به زبان پهلوی (لهجه‌های مرکز و غرب ایران) است به وضوح نشان می دهد که این سبک خوانندگی با اشعار عروضی متداول نبوده و اعراب نیز با آن بیگانه بوده‌اند. از مثالهایی که در سروری آمده نیز مسلم می شود که اشعار شروه به لهجه‌های فهلوی بوده است. این فرهنگ ذیل کلمه «تس» (ص ۳۰۰) به معنی «تپانچه» (یعنی سیلی و ضربه با کف دست) دو بیتی زیر را به شاهد آورده و آن را «به طریق شروه» دانسته است (مثالش شاعر گوید به طریق شروه^۵):

اگر تو یار گیری یککی گیر وگر با دو کنی یارت نبی کس
وگر با سه کنی بی یار گردی وگر افزون کنی بر سر زنی تس

همین فرهنگ ذیل کلمه «کوهان»، جمع کوه، آورده: «مثال این معنی شاعر گوید در شوه (!):

۵. این دو بیتی را جهانگیری نیز بدون اشاره به شروه بودن آن با عبارت «مثالش یکی از پارسیان گوید» ذیل تس آورده است.

پی مری (۱) به کوهان ول نرویی وگر رویی نه رنگش بی نه بویی»

مصحح سروری جلوی کلمه شوه علامت سؤال گذاشته، ولی پیداست که این صورت تصحیف شروه است، مانند مورد قبل و موردی که در زیر می‌آید. بیتی که در اینجا شاهد کوهان آمده، در دوره‌های بعد به باباطاهر نسبت داده شده است، ولی پیدا است که مثل بسیاری از اشعار دیگر منسوب به بابا در اصل از شعرهای فهلوی بوده که گوینده مشخصی نداشته است.^۶ باز در همین فرهنگ ذیل کلمه «ول» آمده: «در زبان راجی به معنی گل باشد، چنان‌که شاعر گوید در شروه»، سپس یک دو بیتی به شاهد آن آمده که باز به شکل جدیدتری در دیوان باباطاهر (ص ۱۴، دو بیتی ۸۱) آمده است.

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد امروز اورامنان و شروینان در هیچ نقطه از ایران باقی نمانده است، اما شروه‌خوانی در جنوب ایران، در منطقه بوشهر، زنده است. در این منطقه شروه معادل آواز دشتی و دشتستانی است و آن آواز حزن‌انگیزی است که در مایه دشتی خوانده می‌شود.^۷ اشعار شروه نیز دو بیتی‌هایی است که از شعرای جنوب ایران انتخاب می‌شود^۸ (بابا چاهی، ۱۳۶۸، ص ۳۳).

در بیشتر دهات قره‌بلاغ فسا نیز نوعی ترانه ترکی وجود دارد که آن را شربه می‌نامند و در مراسم عروسی و جز آن خوانده می‌شود. ساکنان این دهات سابقاً چادر نشین بوده‌اند و ظاهراً در قرن گذشته اسکان یافته‌اند (بابا چاهی، ص ۳۷-۳۶، به نقل از صادق همایونی، یک هزار و چهارصد ترانه محلی، شیراز، کانون تربیت، ۱۳۴۲، ص ۲۴۷-۲۴۶).^۹ در اراک نیز به ترانه‌هایی که در فالگیری می‌خوانند شربه می‌گویند (کتاب هفته، ش ۱۴، ۱۷ دی ۱۳۴۰).^{۱۰} همچنین به طوری که شنیده‌ام در میان ایل لر ترکاشوند که در غرب ایران ساکن‌اند شروه‌خوانی متداول است.

چنان‌که دیده می‌شود شروه ابتدا خاص مناطق مرکزی و غربی (حوزه لهجه‌های

۶. مصراع اول این بیت در دیوان باباطاهر (تهران، ۱۳۱۱، ص ۳۸) به صورت زیر آمده است: پی مرگ نکویان گل نرویی. ۷. برای توصیف فنی شروه از نظر موسیقی، رک: مسعودیه، ۱۳۵۶، ص ۱۸.

۸. در این منطقه شروه را گاهی نیز شنبه‌ای (= شمه‌ای) و حاجیانی می‌نامند (بابا چاهی، ص ۳۹، به نقل از مسعودیه، ۱۳۵۶، ص ۱۶ و ۱۷). شنبه‌ای منسوب به شنبه یکی از روستاهای منطقه دشتی است. شروه‌خوانی در منطقه بوشهر فایزخوانی نیز نامیده می‌شود (بابا چاهی، ص ۴۱) که منسوب به فایز دشتستانی شاعر دو بیتی سرای قرن سیزدهم این منطقه است.

۹. به نوشته احمد حبیبی در روستاها، شهرها، بنادر، جزایر و سواحل خلیج فارس شروه به شکل‌های شروا، شلوا، شریه و شروند نیز تلفظ می‌شود (حبیبی، ۱۳۷۷، ص ۳۴).

۱۰. یادداشت دوست دانشمندم آقای علی بلوکباشی.

پهلوی یا فهلوی) بوده است، اما به تدریج به خوانندگی بعضی مناطق دیگر ایران مانند بوشهر نیز اطلاق شده و حتی در مورد ترانه‌های (محلی) ترکی نیز به کار رفته است. تعلق اصلی شروه به مناطق مرکزی و غربی ایران و وابستگی شروینان به قزوین و غرب ایران این نکته را به ذهن می‌آورد که آیا میان این دو لفظ که از نظر معنایی کاملاً به هم نزدیک یا یکسانند ارتباطی وجود دارد؟ احتمال قوی می‌رود که همچنانکه اورامنان به اورامن و اورامه مخفف شده شروینان نیز به شروین (šarvēn) و شروی šarvē و سپس به شروه تخفیف یافته است. شروه به این معنی ظاهراً اول بار در قرن‌های دهم و یازدهم به کار رفته است.^{۱۱}

اینک درباره سه اصطلاح دیگر که با شروه ارتباط دارد توضیح مختصری می‌آوریم. چنان‌که دیدیم فرهنگها شهری را نیز معادل شروه دانسته‌اند. در حدود قرن دهم این اصطلاح برای زبان مردم آذربایجان که راجی یا راژی نیز نامیده می‌شده یا برای اشعاری که به این زبان سروده می‌شده به کار می‌رفته است. حافظ حسین کربلایی تبریزی (قرن دهم) در *روضات الجنان* یک دو بیتی به زبان فهلوی نقل کرده و درباره آن گفته: «این شعر... که به زبان راژی است و مردم آن را شهری می‌گویند...» (کربلایی تبریزی، ۱۳۴۹، ص ۵۰). در رساله روحی انارجانی (از قرن دهم) که به زبان مردم تبریز نوشته شده دو اصطلاح «راژی‌دان» و «شهری خوان» در کنار هم به کار رفته است (ماهیار نوابی، ۲۵۳۵=۱۳۵۵، ص ۱۸۲).

در تذکره... نصرآبادی درباره غیرت همدانی آمده: «خود می‌گوید که در اوایل حال شهری خوان بودم چنانچه در میدان معرکه می‌کردم و ربطی به شعر نداشتم» (نصرآبادی، ۱۳۱۷، ص ۳۲۲). همچنان که دکتر محمدامین ریاحی نیز دریافته، پس از استقرار قبایل ترک در مناطق روستایی آذربایجان و ترک زبان شدن این مناطق، زبان شهرنشینان کماکان پهلوی (فهلوی) بود و در مقابل زبان روستائیان به زبان شهری معروف شد (ریاحی،

۱۱. در رساله کوتاهی در موسیقی از محمد بن محمود نیشابوری که به احتمال قوی در قرن هفتم نوشته شده و در مجموعه‌ای مرکب از چند کتاب و رساله از جمله *حدود العالم* و *جهان‌نامه* که هر دو در قرن هفتم کتابت شده‌اند آمده، از شخصی به نام شاه شروه که شاگرد بارید، موسیقی‌دان زمان خسرو پرویز بوده یاد شده است (رک: دانش‌پژوه، ۱۳۴۴، ص ۱۰۱). اما بسیار بعید است که شروه (اصطلاح موسیقی) با این شخص که چه بسا شخصیتی افسانه‌ای و فرضی باشد ارتباط داشته باشد. همچنین نظامی (شرفنامه، چاپ وحید، ص ۴۴۷) از پهلوانی ارمنی نژاد که در سپاه روم خدمت می‌کرده نام برده است. بنابراین سابقه شروه به عنوان نام خاص به چند قرن قبل از قرن دهم می‌رسد. این‌که آیا این شروه نیز مخفف شروین است بر نگارنده روشن نیست.

۱۳۶۲، ص ۷۱-۷۰). با فراموش شدن زبان فهلوی در روستاهای آذربایجان آن سبک خوانندگی که اشعار آن به فهلوی بود و شروه نامیده می‌شد و در شهرها تداول داشت نیز شهری نامیده شد و کسانی که کار آنان خنیاگری و خواندن این گونه اشعار بود شهری خوان نامیده شدند. این اصطلاح نیز امروز فراموش شده است.

فرهنگ‌نویسان رامندی را نیز مرادف اورامن و شهری دانسته‌اند (رک: جهانگیری، ذیل اورامن، رشیدی ذیل شهری). رامند دهستانی است از توابع بخش بوئین شهرستان قزوین و زبان آنجا هنوز یکی از گویشهای فهلوی است که در تداول ترک زبانان تاتی نامیده می‌شود، اما رامندی نیز گفته می‌شود. اصطلاح رامندی (معادل شهری و اورامن) بی‌شک منسوب به این نقطه است. این حدس را مطلبی که سروری ذیل کلمه باهار آورده تأیید می‌کند. در این فرهنگ باهار چنین معنی شده: «در نسخه میرزا پهلوی باشد که در قزوین رامندی گویند».

جهانگیری و برهان نیز باهار را نوعی از خوانندگی و گویندگی دانسته‌اند که پهلوی و رامندی نیز نامیده می‌شود. منشأ این اصطلاح و زمان و منطقه کاربرد آن برای نگارنده روشن نیست.

قبل از این‌که به توضیحاتی درباره سه بیت مورد بحث این مقاله پردازیم سه بیت دیگر به زبان فهلوی را که نام شروین در آنها آمده است و احتمالاً از همان اشعاری است که حمدالله مستوفی به آنها اشاره کرده و شاید هم از کتاب شروینیان (یا شروینان) باشد در اینجا نقل می‌کنیم. این ابیات در یک کتاب عرفانی مجهول‌الهویه که احتمالاً در قرن ششم هجری نوشته شده و نسخه آن در کتابخانه دکتر اصغر مهدوی است آمده است. اینک آن ابیات:

مژده دایی که شیرین خور آمد	جازرمی‌ناد اوا مهر سرآمد
چون برسولان بادیشه شروین	اهروجم مست و خوان اج برآمد
او ازریون او را بد کویین اواد	کیل خوروشت چه کیلان خور آمد

(رک: دانش‌پژوه، ۱۳۳۷، ص ۳۳۲). در مصراع اول دایی یعنی «دادی». سه کلمه اول مصراع دوم روشن نیست. تلفظ و معنی بیشتر واژه‌های بیت دوم و سوم نیز نامشخص است. چه در مصراع ششم ظاهراً باید چه به معنی «از» باشد. کیلان نیز شاید کیلان باشد. برعکس گویشهای فهلوی آذربایجان، در این ابیات «د»ها یا «ت»های بعد از مصوت به «ر» بدل نشده است. این نکته نشان می‌دهد که این اشعار باید متعلق به مناطق نزدیک‌تر

به مناطق مرکزی یعنی احتمالاً قزوین و اطراف آن باشد.

توضیحات مربوط به اشعار شروینان: کلمات نیمه دوم مصراع اول روشن نیست. در مصراع دوم ویان به معنی «جان» و مشتق از اوستایی vyānā- است. در فهلویات همام تبریزی این کلمه به شکل گیان و در سایر گویشهای فهلوی به صورت یان آمده است. حرف «د» قبل از این کلمه مخفف حرف اضافه در است که پس از حذف صامت «ر» از آخر آن موجب تشدید حرف اول کلمه ویان شده است. این حرف (= کلمه) در جلو کلمات کهان و اسمان در مصراعهای چهارم و ششم نیز آمده است. معنی مصراع: از هندوان (یا هندوستان) جان در جان (خود) بستم. در مصراع سوم انندم ظاهراً مرکب از انند، مخفف اینند به معنی «چند» و «چندان» است که در متون فارسی و فرهنگها آمده است و ضمیر متصل غیرفاعلی اول شخص مفرد. ارس به معنی «اشک» است که در فارسی میانه نیز به صورت ars به کار رفته است. بامر ظاهراً به معنی «بیامد» است. اگر این تعبیر درست باشد، «د» در این کلمه به «ر» بدل شده که این تبدیل خاص گویشهای فهلوی آذربایجان است. ژین یعنی «زین، از این». لاومی معلوم نیست چه کلمه‌ای است؛ احتمال دارد که مصحف کاوم یعنی «که آب مرا» باشد. کهان یعنی «جهان». معنی بیت: مرا چندان اشک از این دو چشمان بیامد (که آب) از جهانی در جهان بستم.

در مصراع پنجم نیز ظاهراً کلمه ویان دیده می‌شود. واین ظاهراً یعنی، «بازین، بین». نواجی یعنی «نگویی» یا «نگوید، نمی‌گوید». در مصراع ششم کادرت احتمالاً یعنی «که آذر ترا». عدم تبدیل «د» به «ر» در این مورد ظاهراً به دلیل دشواری تلفظ کلمه بوده است. معنی بیت سوم روشن نیست.

منابع

- ابن فقیه همدانی، ۱۸۸۵، مختصر کتاب البلدان، به کوشش دخویه، لیدن.
- ادیب طوسی، ۱۳۳۴، «فهلویات زبان آذری»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال هفتم، ش ۴، ص ۴۸۲-۴۶۰.
- اصفهان، حمزه، ۱۳۴۰ ق، کتاب تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، برلین، مطبعة کاورانی.
- باباجاهی، علی، ۱۳۶۸، شروه‌سرای در جنوب ایران، تهران، مرکز فرهنگی و هنری اقبال.
- باباطاهر، ۱۳۱۱، دیوان، به کوشش وحید دستگردی، تهران، چاپ دوم.
- تفضلی، احمد، ۱۳۷۶، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، تهران، سخن.

حیبی، احمد، مرداد ۱۳۷۷، «شروه شعر پر شور جزایر و سواحل خلیج فارس»، گلچرخ، شماره ۲۰، ص ۳۶-۳۴.

دانش‌پژوه، محمدتقی، ۱۳۳۷، «چند فهلوی در کتابی عرفانی»، فرهنگ ایران زمین، جلد ۶، ص ۳۳۳-۳۲۸.

دانش‌پژوه، محمدتقی، ۱۳۴۴، «رساله در موسیقی»، هفتادسالگی فرخ، زیر نظر مجتبی مینوی، تهران، چاپخانه تابان.

دینوری، ابوحنیفه، ۱۹۶۰، الاخبار الطوال، به کوشش عبدالمنعم عامر، قاهره، داراحیاء الكتب العربیة.

رازی، شمس‌الدین محمد بن قیس، ۱۳۳۸، المعجم فی معایر اشعار العجم، به تصحیح محمد قزوینی و م. مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران.

ریاحی، محمدامین، ۱۳۶۲، تعلیقات بر رساله الطیور نجم‌الدین رازی، چاپ شده به ضمیمه رتبه الحیات خواجه یوسف همدانی، به کوشش همو، تهران، توس.

صادقی، علی اشرف، ۱۳۶۹، «تأملی در دو تاریخ قدیم اصفهان»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، ش ۸-۹، تهران.

کربلایی تبریزی، حافظ حسین، ۱۳۴۹، روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۲، به کوشش جعفر سلطان‌القرائی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

کریمان، حسین، ۱۳۴۹، ری باستان، ج ۲، تهران، انجمن آثار ملی.

کسروی، احمد، ۱۳۵۲، کاروند، به کوشش یحیی ذکاء، تهران، شرکت کتابهای جیبی-فرانکلین.

ماهیار نوابی، ۱۳۵۵ (۲۵۳۵)، مجموعه مقالات، ج ۱، به کوشش محمود طاووسی، شیراز، موسسه آسیایی.

محمل‌التواریخ و القصص، ۱۳۱۸، به کوشش محمدتقی بهار «ملک‌الشعرا»، تهران، کلاله خاور. مستوفی، حمدالله، ۱۳۳۶-۹، تاریخ‌گزیده، به کوشش عبدالحسین نوابی، تهران، امیرکبیر. مسعودیه، محمدتقی، ۱۳۵۶، موسیقی بوشهر، تهران، سروش.

مینوی، مجتبی، ۱۳۳۳، «یکی از فارسیات ابونواس»، مجله دانشکده ادبیات (دانشگاه تهران)، سال اول، ش ۳.

نصرآبادی اصفهانی، محمدطاهر، ۱۳۱۷، تذکره، تهران، چاپخانه ارمغان.

Justi, F., 1895, *Iranisches Namenbuch*, Marburg.

Minorsky, V., 1964, *Iranica*, twenty articles, The University of Tehran.